



حکمت متعالیه ملاصدرا؛ آمیزه‌ای از عقلانیت، دیانت و تدبیر

علیرضا صدرا، استاد دانشگاه تهران معتقد است: حکمت متعالیه، آمیزه‌ای است از سه عنصر عقلانیت، که موجد تعادل است، «دیانت» که تعالی می بخشد و «تدبیر» که توسعه ایجاد می کند.

علیرضا صدرا، استاد دانشگاه تهران معتقد است: حکمت متعالیه، آمیزه‌ای است از سه عنصر عقلانیت، که موجد تعادل است، «دیانت» که تعالی می بخشد و «تدبیر» که توسعه ایجاد می کند.

به گزارش خبرنگار مهر، مکتب فلسفی صدرالمتهالیهین همچون همه فلسفه‌ها در محدوده ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه انسانها و جامعه‌هاست ولی ما ایرانیان بیش از همه به این فلسفه الهی وامدار و بیش از همه در برابر آن مکلفیم. ظرفیت حکمت متعالیه و شایستگی آن در بنای فرهنگ و تمدن نوین اسلامی به حدی است که سرانجام «جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.

علیرضا صدرا استاد دانشگاه تهران معتقد است: همان طور که امامت، اکمال نبوت است؛ حکومت هم برای تحقق حکمت است. حکمت بدون حکومت تحقق نمی یابد ازجمله در بحث مدنیت. این استاد دانشگاه می گوید ملاصدرا در کتاب مبدا و معاد مطرح می کند که انسان مدنی الطبع است و می گوید انسان حیاتش منتظم نمی گردد؛ مگر به تمدن، تعاون و اجتماع. یعنی این انسان بعد از سه سفر تازه وارد سفر چهارم می شود. ما می خواهیم تمدن سازی کنیم چون بدون آن اصلا نمی توان زندگی مدنی داشت. بعضی ها این را پایان می دانند اما ما در آغاز سفر چهارم هستیم در گفتگویی با وی ظرفیتهای حکمت سیاسی متعالی در تمدن سازی نوین اسلامی بررسی شده است؛

*آقای دکتر! چه ظرفیت‌ها و مبانی و مبادی ای برای ایجاد تمدن در حکمت ملاصدرا وجود دارد؟

مسئله و سوال اصلی در بحث ظرفیت حکمت سیاسی متعالی در تمدن سازی نوین اسلامی همان ظرفیت، ضرورت و زمینه سازی متعالی حکمت است؛ به ویژه حکمت اسلامی که حکمت توحیدی است، بالاخص حکمت صدرا و صدراپی که تا حضرت امام(ره)، علامه جعفری و علامه جوادی آملی را دربرمی گیرد و تداوم دارد و همچنان زنده و بالنده است.

در تفسیر سوره العصر «وَالْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» خواجه نصیر طوسی دو جریان و دو تفکر را نشان می‌دهد؛ یکی که رو به قهقرا و خسران است و دیگری مبتنی بر این است که اگر کسی ایمان دارد، باید «تَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» داشته باشد. خواجه «وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ» را حکمت نظری «وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» را حکمت عملی مد نظر قرار می‌دهد.

به قول مولوی «حس دنیا نردبان این جهان، حس دینی نردبان آسمان/ صحت این حس بجوید از طبیب، صحت آن حس بجوید از حبیب» در این‌جا دو نگاه، تمدن و تفکر است که یکی دنیوی و دیگری متعالی است که الان بحث ما روی این است. ما یک تفکر مدنی و غیرتوحیدی داریم که تک‌ساحتی و تنازعی، نامتعادل و نامتناهی است و ابعادی را پوشش داده و در ابعادی هم خلا دارد و واجد یک نگاه داروینیستی است که منجر به فرویدیسم شده است که امپریالیسم، نماد بیرونی آن است که این نگاه دو مشکل اساسی دارد که یکی خلأ معنوی است و دیگری مشکل ناسازواری است.

دو نامه‌ای هم که اخیرا رهبری به جوانان غرب نوشتند یکی بر خلا غرب نگاه دارد و نامه دوم بر جنبه هژمونیک و جنبه تبعیض‌آمیز تاکید دارد. یعنی این دو نامه هم کژی و هم کاستی غرب را مد نظر قرار داده است والا غرب در ابعاد مادی تلاش کرده و موفقیتی را هم داشته است ولی ناموفقیت‌هایش از بابت این خلا معنوی، تنازع و تعارض ذاتی بوده که خودش را در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی نشان داده است که بیشتر این موارد کمی و ازاری و مادی است که به صورت کاپیتالیستی و سرمایه‌سالاری و سوسیالیستی شکل گرفته است و در مدرنیسم غربی این‌ها غالب هستند.

در قبال این تفکر مدنی، توسعه مدنی و تمدن توحیدی است که دوساحتی و به تعبیر حضرت امام(ره) دو بعدی است؛ یعنی هم بخش مادی و هم بخش معنوی را در بر می‌گیرد که رسا و سازوار است. رسا یعنی اینکه آن خلا را ندارد و سازواری یعنی اینکه ارتباطی بین این دو بعد باشد.

*در مورد نقش انسان که بالاخره بخش اصلی تمدن بر مبنای تفکر و ایده انسان شکل می‌یابد، حکمت اسلامی و خصوصا

حکمت متعالی صدرا چه دیدگاهی ارائه می‌دهد و اساساً تفاوت نگاه به نوع انسان در حکمت متعالیه و اندیشه‌های غربی چیست؟

در این بحث چند محور داریم؛ اول اینکه هر پدیده‌ای از جمله انسان به تناسب جامعه انسانی و انسان‌ها دارای ظرفیت خاص خودش است. صورت و حد نهایی پدیده‌ها از جمله انسان و جامعه انسانی بروز و باروری این ظرفیت خاص است یعنی دنبال بروز این ظرفیت است. کما اینکه جامعه بشری باید خودش را به جامعه مهدوی برساند؛ این ظرفیت انسان است. دوم اینکه در حکمت اسلامی، به ویژه در حکمت متعالی ما یک کمال اولی و یک کمال ثانوی داریم. الف) زندگی، جامعه و نظام مدنی ملی، بین‌المللی تا جهانی. این نخستین حد انسان و انسانی غایی است. این کمال است اما کمال نخستین محسوب می‌شود. قبل از آن بدوی بودن کمال نیست به ویژه که ما در اسلام رهبانیت را نمی‌پذیریم.

در بحث کمال ثانوی به تعبیر ملاصدرا انسان بر خلاف سایر پدیده‌ها نوع است. این موضوع در قرآن هم پذیرفته است. یعنی انسان نوع متولد می‌شود ولی خروجی آن انواع است. حقیقت فکری و ماهیت نفسانی و روحانی و حتی واقعیت جسمی و بدنی انسان طوری است که هم وجود، هم بقا و هم کمالش مدنی است یعنی زندگی اجتماعی و مدنی را می‌طلبد. حالا بعضی‌ها گفته‌اند اگر بقا پیدا کند، کمال نمی‌تواند بیابد یعنی نمی‌تواند بهزیستی داشته باشد اما از فارابی تا ملاصدرا می‌گویند اصلاً نمی‌تواند زیست هم داشته باشد. وجود هم نمی‌تواند داشته باشد تا چه برسد به اینکه بقا و کمال داشته باشد.

به همین سبب تمدن‌ها دارای انواع هستند در نتیجه انسان و جوامع انسانی و تمدن‌ها از ماده تک‌ساحتی، بل تنازعی تا متعالی را در بر می‌گیرد. درست است که انواع است اما انواع آن سه دسته است یا تک‌ساحتی است یا تنازعی یا متعالی. در ترکیبات که بی‌نهایت هستند اما کلان این‌ها، سه نوع است به تعبیر قرآنی حضرت امام، از اعلیٰ علیین تا اسفل سافلین انسان یک بردی دارد و می‌تواند طبیعی زندگی کند و تمدن طبیعی داشته باشد یا تنازعی باشد و یا متعالی باشد. بنابراین این کمال انسانی از آسایش جسمانی آغاز می‌شود اما دنبال آرامش مدنی و باطنی و روحانی است. انسان دنبال کرامت است از طرفی دیگر انسان خیلی وقت‌ها دچار سعادت ظنی می‌شود.

سوم اینکه زندگی و نظام جامعه مدنی، ملی، فراملی تا بین‌المللی و جهانی صورت غایی و کمال نهایی انسان‌ها است. خود زندگی مدنی حد و صورت و کمال نخستین هر انسانی است و روبه‌روی بدوی و رهبانی قرار می‌گیرد. اما کمال ثانوی زندگی متعالی است؛ یعنی تمدن متعالی و زندگی متعالی و توسعه مدنی متعالی است.

* ما وقتی سخن از مکتب مدنی می‌گوییم روشن است که نقشه راه، فعلیت و فعالیت این ظرفیت‌هاست. نقشه راه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان این ظرفیت‌ها را فعال کرد و راه را از چاه تشخیص داد؛ این راهبرد برای تاسیس و تجدید تمدنی در حکمت اسلامی و حکمت متعالیه چگونه صورت می‌پذیرد؟

اینکه چگونه خسران را از «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» تشخیص داد و چگونه می‌توان صراط مستقیم را از ضلالت تشخیص داد؛ این نقشه راه و راهبرد بنیادین است. حکمت مدنی در واقع بنیاد راهبری این تبیین است. این نقشه راه، هم چگونگی دارد، هم چیستی و مبانی دارد و هم مبادی آن حکمت است. مظاهر آن هم همین دانش و روش، کنش و سنت‌هاست اما مبانی و مبادی این‌ها، یعنی چیستی‌شناسی نقشه راه و چرایی و هستی‌شناسی حکمت می‌شود. پس حکمت، بنیاد راهبردی تبیین علمی - نظری، ترسیم راهبرد علمی - عملی به منظور تحقق علمی، عینی و اجرایی همین است یعنی آمده که این را اجرا و پیاده بکند.

برای همین است که ما در کنار نبوت، امامت را هم داریم حکمت و حکومت هم‌چنین رابطه‌ای دارند. همان‌طور که امامت، اکمال نبوت است، حکومت هم برای تحقق حکمت است. حکمت بدون حکومت تحقق نمی‌یابد از جمله در بحث مدنیت. من به عنصر چهارم هم اشاره بکنم که جزو پیش‌درآمدهاست؛ یکی از مباحث من نگاه و نظریه تمدن‌سازی حکمت متعالی صدراست، یکی دیگر از این مباحث ضرورت تمدن‌سازی مدنی است و بحث سوم هم ظرفیت تمدن‌سازی مدنی است که این موضوع اصلی بحثمان است. ملاصدرا مطرح می‌کند که انسان مدنی‌الطبع است.

در جلسه‌ای بودیم که بسیاری از بزرگان فلسفه هم حضور داشتند. آقای دکتر دینانی هم بودند که من توفیق شاگردی ایشان را داشتم. ایشان در آن جلسه به من گفتند که آقای صدرا این موضوع سیاسی حکمت صدرا چیست که شما راه انداخته‌اید؟! آیا ملاصدرا اصلاً وارد این فازها شده است؟! بعد فرمودند که حداکثر ملاصدرا در سفر چهارم یک چیزهایی گفته است. گفتم آقای دکتر پس قبول است که در سفر چهارم یک چیزهایی گفته است؟ گفتند: بله! گفتم آیا به نظر شما اگر آن را نمی‌گفت آیا سفر اول و دوم و سوم عقیم نبودند؟ تا این را گفتم، گفتند بله عقیم هستند. باز پرسیدم آیا این سفر و اول و دوم و سوم، همه مقدمه سفر چهارم نیستند؟ گفتم این تحصیل حاصل است، ضمن اینکه ما این ادعا را هم نمی‌کنیم از اینجا شروع می‌کنیم. اگر

این‌گونه نبینیم که ما هم تارک دنیا و رهبانی می‌شویم.

ملاصدرا در کتاب مبدا و معاد مطرح می‌کند که انسان مدنی‌الطبع است. از صفحه ۵۵۷ تازه این بحث را شروع می‌کند. قبلش را به مراحل سه‌گانه اول می‌سپاریم. ملاصدرا می‌گوید انسان حیاتش منتظم نمی‌گردد، مگر به تمدن، تعاون و اجتماع. یعنی این انسان بعد از سه سفر تازه وارد سفر چهارم می‌شود. ما می‌خواهیم تمدن‌سازی کنیم. بدون آن اصلاً نمی‌شود. بعضی‌ها این را پایان می‌دانند اما ما در آغاز سفر چهارم هستیم. این‌ها سفر اول که نیستند. ملاصدرا می‌گوید: «یا ینتظم». این ینتظم از باب تعافل است تعامل بین انسان، تکوین، طبیعت و تدبیر را می‌گوید بعد تعامل بین خود انسان‌ها را می‌گوید یعنی نوعی تعامل بین این‌ها وجود دارد هم تکوین است، هم طبیعت است و هم تدبیر. یک مثالی است که خروجی آن تمدن و توسعه می‌شود. من نمی‌خواهم وارد این ظرایف شوم. ما وارد در تمدن اسلامی شدیم و نمی‌خواهیم از صفر شروع کنیم ما باید تجدید کنیم مدنیتی را که منحرف شده است.

*با این تصویری که شما ارائه می‌دهید و با این وضعیت انحرافی‌ای که شما معتقدید با آن مواجه هستیم الان در این فضا می‌خواهیم چکار کنیم و چگونه آن را از انحراف برگردانیم؟

اتفاقاً اول باید از تمدن شروع کنیم اما دیگر این تعاون، تعاون بدوی نیست. در جوامع بدوی هم تعاون وجود دارد اما سنتی است دینی و قانونی نیست. اما اجتماع شما متعالی است و ملاصدرا برای این دلیل هم می‌آورد و می‌گوید: زیرا نوعش منحصر در فرد نیست و وجودش با افراد ممکن نیست. نگفته کمالش ممکن نیست گفته اصلاً وجودش ممکن نیست. در شواهد هم عیناً آن را مطرح می‌کند. انسان در وجود و بقای خویش می‌تواند به ذات خود اکتفا کند و از دیگران بی‌نیاز باشد. انسان نمی‌تواند در دار دنیا زندگی کند مگر به وسیله تمدن و اجتماع و تعاون؛ لذا وجود او به تنهایی ممکن نیست. پس همین است که تمدن شکل می‌گیرد. برخی‌ها که تمدن را مساوی شهرسازی می‌دانند، ملاصدرا بلاد را تمدن می‌داند یعنی اخص از تمدن می‌گیرد یعنی عمران و توسعه را جزئی از تمدن می‌داند. قانون را هم نقطه اول تمدن می‌داند یعنی اگر ما می‌خواهیم تمدن تولید کنیم قانون و ابزار اولیه ما قانون است.

منظور از قانون چیست؟ الان غرب هم قانون دارد. حتی یاسای چنگیز هم نوعی قانون است اما ظالمانه است. ما الان قانون متعالی نیاز داریم. فوکو وقتی انقلاب اسلامی را می‌بیند می‌گوید که در غرب مردم معتقدند که قانون حق است ولی در انقلاب اسلامی می‌گویند حق، قانون شود. اینجا خیلی فرق است. در غرب از آن جمله سکولاریسم بیرون می‌آید ولی در انقلاب اسلامی توحید و تعالی استخراج می‌شود. ملاصدرا ادامه می‌دهد که بدون قانون جمع فاسد و مختل می‌شود. منظور ملاصدرا از قانون هم قانون شرع است؛ یعنی دین از باب قانونگذاری این‌جا وارد می‌شود اما به ناچار شاری می‌خواهد که منهجی باشد و معیشت فرد را در دنیا منتظم کند.

بعد باید توجه کرد که توسعه مادی ابزار و مقدمه است و کافی نیست. غرب به توسعه مادی اعتقاد دارد و این امر تک‌ساحتی است. اما اینجا می‌گوید توسعه مادی لازم است اما کافی نیست چرا که در بند سوم توضیح می‌دهد که این دنیا مزرعه آخرت است اما باید این را آباد کرد. نباید تارک دنیا بود یا به دنبال تنازع و تسلط. این‌ها را ادامه می‌دهد تا به کمالاتی برسد که به خاطر آن‌ها مخلوق شده است یعنی به آن ظرفیت‌هایی که در ابتدای بحث گفتیم، برسد.

عنوان فصل هفتم سیاست و ریاست مدنی است. می‌گوید که در این شکی نداریم که انسان به کمالاتی برسد چه مدنی اولیه و چه مدنی متعالی و ثانویه که تقسیم کار نباشد. می‌گوید به این سبب است که اجتماع بر انسان حاصل شده است که بعضی از آن کامل و بعضی از آن غیرکامل است. اجتماع کامل را به سه دسته تقسیم می‌کند که یکی عظماست و جامعه بین‌المللی و جهانی است دومی وسطاست که امت را دربرمی‌گیرد و سومی صغراست که اجتماع یک شهر را شامل می‌شود. فارابی به این موضوع خطه می‌گوید که منظورش همان دولت - ملت امروزی است. اینجا توسعه می‌تواند ملی باشد. مثل تمدن اسلامی - ایرانی، تمدن جهان اسلام، تمدن بشری. توسعه هم همین‌گونه است.

بعد نتیجه می‌گیرد که خیر افضل و کمال اقصی که همان کمال ثانوی است به مدینه فاضله می‌رسد و ما با نگاه متعالی می‌توانیم آن را ببینیم که همه مردم آن امت هم‌دیگر را به غایی حقیقی میل می‌کنند که سعادت یقینی است و خیر حقیقی هم فضیلت است نه در مدینه ناقصه و امت جاهله که تمدن و توسعه و تفکر هست. شیطان هم علم داشت ولی تفسیرش گلی بود نه دلی. یعنی بشری تفسیر کرد. الان ما هم تمدن بشری داریم که مقدمه ورود به تمدن انسانی است برای همین است که در تفسیر تمدن اولیه، می‌گوید این تمدن جاهله است نه اینکه علم ندارد. اتفاقاً هوشمند است اما خردمند نیست. این تمدن بر اساس شعور طبیعی و غریزی انجام شده است. بسیار هم قریحه‌دار است اما خرد ندارد مثلاً به مریخ می‌رود اما به معراج نمی‌رود و گرفتاری اصلی اینجاست.

*یک بحث دیگر هم مربوط به ضرورت جهانی تمدن سازی حکمت مدنی متعالی است. آیا این یک ظرفیت جهانی دارد؟ اگر می‌گوییم حکمت متعالی آیا ظرفیتی دارد؟ یا این فقط یک ظرفیت داخلی و ملی دارد؟ آیا مثلاً وقتی می‌گوییم معماری اسلامی؛ منظور معماری ایرانی و اسلامی است؟ یا می‌تواند برای کل دنیا باشد؟

مقام معظم رهبری در پیامی که به کنگره بزرگداشت ملاصدرا می‌دهند، می‌فرمایند: «اگر چه دانسته‌های دنیای غرب و حتی بخش‌هایی از دنیای اسلام از این شخصیت کم‌نظیر چندان وسیع نیست، ولی حوزه‌های فلسفی ایران لااقل در سه قرن اخیر - یعنی تقریباً از صد سال پس از تألیف کتاب اسفار تا کنون - یکسره از آراء فلسفی صدرالمتهالین تغذیه شده و کتاب‌ها و آراء مهم او که بسیاری از آن‌ها حداقل در قالب استدلالی و عقلانی‌اش از ابتکارات اوست - محور درس و تحقیق و شرح و تنقیح بوده است.

از طرفه‌های زمانه این است که صدرالمتهالین، هم بیشترین پیروان و منتحان فلسفی و هم بیشترین منتقدان و مخالفان را در مدت چهار قرن گذشته داشته است. در این مدت بیشترین مشعل داران فلسفه الهی در ایران، دنباله‌روان و شارحان فلسفه‌ای به شمار می‌روند که او با نبوغ و ابتکار خود هم‌چون ناسخ شیوه‌های معروف مشایی و اشراقی و مشتمل بر همه برجستگی‌های آن، بنیان نهاد و مبانی آن را در هزاران صفحه با تقریر رسا و پرجاذبه خویش، تبیین کرد. و باز در همین مدت کسان زیادی از منتحان عقاید او در ابواب وجود و الهیات خاص و معاد و غیره، به همان سرنوشتی دچار شدند که وی در دوران زندگی‌اش آن را به تلخی آزموده و موطن مألوف را به خاطر آن ترک کرد.

البته نقد علمی و تحقیقی آراء او به دور از توسل به طعن و جنجال نیز از دوران یکی از دو شاگرد بلافصل و مقربش تا امروز ادامه داشته و نام‌آورانی چند از حکمای متأله، در برخی از اصلی‌ترین مبانی دستگاه فلسفی شامخ صدرایی، مناقشات جدی وارد کرده‌اند. تردید نباید کرد که هم آن تأثیر خاضع‌کننده بر روی بزرگانی از سرآمدان فلسفی و هم این برانگیختگی عقیدتی یا علمی از سوی منتقدان و مخالفان، به نقطه یگانه‌ای اشاره می‌کند که همانا جز عظمت فکری و نیروی ابداع و بنیان رفیع فلسفه این حکیم بزرگ، چیز دیگری نیست.

مکتب فلسفی صدرالمتهالین هم‌چون شخصیت و زندگی خود او، مجموعه در هم تنیده و به وحدت رسیده چند عنصر گرانبها است. در فلسفه او از فاخرترین عناصر معرفت یعنی عقل منطقی و شهود عرفانی و وحی قرآنی، در کنار هم بهره گرفته شده و در ترکیب شخصیت او تحقیق و تأمل برهانی و ذوق و مکاشفه عرفانی و تعبد و تدین و زهد و انس با کتاب و سنت، همه با هم دخیل گشته و در عمر علمی پنجاه ساله او رحله‌های تحصیلی به مراکز علمی روزگار، با مهاجرت به کهک قم برای عزلت و انزوا، و با هفت نوبت پیاده احرامی حج شدن، همراه گردیده است.

همان‌گونه که فلسفه صدرایی - که خود او بحق آن را حکمت متعالیه نامیده - در هنگام پیدایش خود، نقطه اوج فلسفه اسلامی تا زمان او و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مشککان و فلسفه‌ستیزان دوران‌های میانه اسلامی بوده است، امروزه پس از بهره‌گیری چهارصدساله از تنقیح و تحقیق برجستگان علوم عقلی و نقد و تبیین و تکمیل در حوزه‌های فلسفه و ورز یافتن با دست توانای فلاسفه نامدار حوزه‌های علمی به‌ویژه در اصفهان و تهران و خراسان، نه تنها استحکام بلکه شادابی و سرزندگی مضاعفی گرفته و می‌تواند در جایگاه شایسته خود در بنای فرهنگ و تمدن، بایستد و چون خورشیدی در ذهن انسان‌ها بدرخشد و فضای ذهنی را تابناک سازد.

مکتب فلسفی صدرالمتهالین هم‌چون همه فلسفه‌ها در محدوده ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه انسان‌ها و جامعه‌ها است. همواره همه بشریت به یک چهارچوب و استخوان‌بندی متقن عقلایی برای فهم و تفسیر هستی نیازمندند.

هیچ فرهنگ و تمدنی بدون چنین پایه مستحکم و قابل قبولی نمی‌تواند بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه روحی برساند و زندگی او را از هدفی متعالی برخوردار سازد. و چنین است که به گمان ما فلسفه اسلامی به‌ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سر انجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.

این بحث‌هایی که مطرح کردم، مربوط به ظرفیت نیست. این‌ها یک نظریه هستند شبیه این را البته نه به دقت ملاصدرا، در فارابی می‌بینیم. کسانی که تقبل نمی‌کنند معتقدند که این را فارابی هم گفته است. این حرف درستی است اما اگر جابه‌جا کنیم مسائل دیگری رقم می‌خورد. کامیون هم چرخ و موتور و ... دارد اما نمی‌تواند پرواز کند. این متعالی است. البته نظریه فارابی هم تعالی دارد اما فارابی در حال تاسیس تمدن است و ملاصدرا تجدید تمدن می‌کند. فرق معماری یزدی و مازنداران این نیست که یکی در و پنجره ندارد و آن یکی دارد بلکه ساختار و سازه فرق می‌کند. اینجا سازه حکمت فرق می‌کند. مکتب‌داران معمولاً معمار هستند یعنی با مواد ساده معماری ایجاد نمی‌شود. مثلاً ادیسون برق را اختراع کرده و یکی هم رایانه را اختراع کرده

است. حالا نمی‌توان گفت که رایانه را ادیسون اختراع کرده است. حکمت صدراپی هم یک اختراع است و ما باید در سازه‌های خودمان معماری کنیم و بالنده سازیم.

*با این شرایط شما ظرفیت تمدن‌سازی این حکمت را در چه چیزی می‌بینید؟ و اساسا نقش حکمت ایرانی را در این زمینه چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

من متن مقام معظم رهبری را خواندم. در متن مشاهده می‌کنیم که ایشان یک به یک به این ظرفیت‌ها اشاره می‌کند. البته این را هم بگویم که نه اینکه من نظرات حضرت آقا را خوانده و این‌ها را استخراج کرده‌ام، به این‌ها رسیدم و بعد دیدم همه این‌ها را آقا گفته است. من چندین سال پیش به این نتایج رسیدم و الان می‌بینم آقا کاملش را گفته است. اولین ظرفیتی که ملاصدرا ایجاد کرده، تجمیع و تعالی حکمت است. این حکمت متعالی آمیزه‌ای است از سه عنصر «عقلانیت»، که تعادل ایجاد می‌کرد، «دیانت» که تعالی ایجاد می‌کرد و «تدبیر» که توسعه ایجاد می‌کرد. می‌گفتند حکمت جاویدان ایران شرقی مثلث و هرمی از سه عنصر است: عقلانیت، پیامبری، پادشاهی.

خروجی آن تمدن ایرانی و شرقی شد. شرقی از قدیم هیچ‌گاه خلا معنوی نداشته است. دچار استبداد می‌شده اما هم مدنی بوده و هم تمدن‌ساز بوده و هم معنویت را داشته است. اینجا تاکید می‌کنم که عنصر شیعی و ایرانی هرچا بوده تمدن ایجاد کرده است. هرکجا تمدن را دست سمی داده‌اند خراب کرده است. این را کربن می‌گویند و شما اگر تاریخ را هم نگاه کنید می‌بینید که عقلانیت و تمدن را این‌ها تولید کرده‌اند. تا زمانی که ال‌زهر مصر دست شیعه بود، جلو می‌رفت بعد از اینکه دست سنی‌ها افتاد دیگر تمدنی تولید نشد. تمام مکاتب عقلانی هرچه قدر به سمت ایران می‌آیند عقلانی‌تر می‌شوند. هرچه از ایران فاصله می‌گیریم اشعری‌گری بیشتر می‌شود. بعدا همین حکمت جاویدان به یونان رفت و شد فلسفه و سوفیسم که الان بر دنیای تفلسف و سوفیسم غالب است و بعدا به دامن اسلام برگشت و بر مبانی و زبان قرآنی و بر ذهنیت و منطق ایرانی استوار شد. حالا ملاصدرا توانسته همه این مشارب را تجمیع کند. حکمت اساسا حقیقت و حقیقت هم توحیدی و متعالی است.